

محمد یعقوبی

سرنوشت کتاب‌هایم در دولت‌های هفتم، هشتم، نهم و...

این روزها بیشتر حرف‌ها، بیشتر جوک‌ها درباره‌ی انتخابات است. دو بهترین جوکی که درباره‌ی انتخابات خواندم این‌ها بود:

رای ما میر محسن کروب‌نژاد.

انگشتت رو توی دماغت نکن. تو با این انگشت قراره حماسه بیافرینی.

این جوک‌ها شاید ساخته‌ی تحریم‌کنندگان انتخابات است. تحریم‌کنندگان معتقدند که هیچ فرقی نمی‌کند چه کسی رئیس جمهور خواهد شد، همه سر و ته یک کرباس‌اند. اما من دست کم در محیط کاری خودم تفاوت عمل‌کرد دولت‌ها را دیده‌ام.

اولین نمایش‌نامه‌ای که از من چاپ شد زمستان ۶۶ بود که در زمستان ۷۷ هم‌زمان با اجرا در تئاتر شهر منتشر شد. کتابم مثل هر کتاب دیگری در این سرزمین به ناحق برای گرفتن مجوز چاپ به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی رفت ولی از حق نباید گذشت که هیچ خاطره‌ی تلخی از چاپ آن ندارم. ممیزان حتی نگفتند یک واو را حذف کنم. پس من خوب شروع کردم و ای کاش همه‌ی نمایش‌نامه‌های بعدی‌ام را پیش از آن نوشته بودم. چهار سال نخست ریاست جمهوری خاتمی و دوران وزارت عطاءالله مهاجرانی را در وزارت فرهنگ حالا در مقایسه با دو دولت بعدی می‌توان بهترین سال‌ها برای چاپ و حتی اجرای تئاتر دانست.

و اما در چهار سال دوم ریاست جمهوری خاتمی انتشارات اندیشه‌سازان بر آن شد چهار نمایش‌نامه‌ی مرا چاپ کند. می‌دانیم که که وزارت فرهنگ و ارشاد در دوره‌ی دوم ریاست جمهوری خاتمی محافظه‌کار شده بود. در این دوره «یک دقیقه سکوت» یکی از آن چهار نمایش‌نامه‌ام مجوز چاپ نگرفت، اما دو نمایش‌نامه‌ی دیگر «رقص کاغذپاره‌ها» و «دل سگ» بی هیچ ممیزی مجوز گرفت و چاپ شد و زمستان ۶۶ برای چاپ دوم خود با یک مورد ممیزی مواجه شد. شعری در نمایش‌نامه بود که اجازه نمی‌دادند چاپ شود. من تلفن ممیز وزارت فرهنگ را از ناشر گرفتم و با خود ممیز حرف زدم و سرانجام توافق کردیم به جای آن شعر سه نقطه بگذاریم و

محمد یعقوبی

در پاورقی نوشته شود: غیر قابل چاپ است و رجوع شود به چاپ اول در سال ۱۳۷۷، انتشارات قصیده، صفحه‌ی ۱۹. باور کنید اغراقی در کار نیست. من واقعاً توانستم با ممیز وزارت فرهنگ حرف بزیم و گفت و گوی من و او نتیجه داد. صفحه‌ی ۱۷ چاپ دوم زمستان ۶۶ نشر اندیشه‌سازان را بازکنید و خودتان پاورقی را ببینید. من فکر می‌کنم این یادداشت پاورقی در چاپ دوم زمستان ۶۶ نمایش‌نامه‌ام را خواندنی‌تر کرده است و خواننده را هم کنج‌کاو که برود ببیند آن جمله‌ی حذف‌شده در چاپ اول چیست.

و اما در دولت نهم نشر قطره سه نمایش‌نامه از من را در اسفندماه ۱۳۸۵ برای گرفتن مجوز به وزارت اربعاب ببخشید ارشاد اسلامی فرستاد. هفده ماه باور کنید هفده ماه از فرستادن نمایش‌نامه‌ها به وزارت اربعاب ببخشید ارشاد اسلامی گذشت و آنان هیچ پاسخی ندادند. من مست از توان گفت و گو با ممیز دوران خاتمی بر آن شدم با ممیز دوران احمدی‌نژاد حرف بزیم که گفتند باید مراجعه‌ی حضوری کرد. سرانجام به وزارت اربعاب ببخشید ارشاد اسلامی رفتم. نشانی اتاقی را دادند و نام مردی را گفتند که چون خاطره‌ی تلخی است نام این آدم را از یاد برده‌ام. داشتم برایش توضیح می‌دادم که نویسنده‌ی این کارها هستم که هفده ماه است... او بی آن‌که نگاه کند حرفم را قطع کرد و گفت به ناشر بگو بیاید برای پی‌گیری. گفتم ناشر هر هفته می‌آید اما جواب نمی‌دهد... با لحنی سرد و نفرت‌آلود همچنان بی آن‌که نگاه کند حرفم را قطع کرد و باز هم گفت: به ناشر بگو بیاید برای پی‌گیری. به نشر قطره زنگ زدم و یکی دو هفته بعد پاسخ دادند «یک دقیقه سکوت» قابل چاپ نیست اما «تنها راه ممکن» به شرط اصلاح قابل چاپ اعلام شده بود. برای دانستن شرط‌های اصلاحی به نشر قطره رفتم. در نامه‌ی وزارت فرهنگ و اربعاب ببخشید ارشاد اسلامی به نشر قطره موارد اصلاحی در چند بند از صفحه‌ی فلان تا صفحه‌ی فلان درج شده بود. نامه را با متن مطابقت دادم و دیدم هر کدام از موارد اصلاحی شروع یک قطعه نمایش‌نامه تا پایان آن است. موارد اصلاحی شامل چهار قطعه از هشت قطعه‌ی نمایش‌نامه می‌شد. ناگزیر شدم بار دیگر به وزارت فرهنگ و اربعاب ببخشید ارشاد اسلامی بروم و بپرسم چه واژه‌گانی را در این قطعه‌ها باید اصلاح

محمد یعقوبی

کنم. کارمندی که به او مراجعه کردم نام ناشر را پرسید و با شنیدن نام قطره اخم کرد که حساب کار دستم آمد. بعد برگه‌ای را که درباره‌ی کتابم بود از پرونده‌ی قطور نشر قطره بیرون کشید و از روی برگه مفاد نامه‌ای را گفت که خوانده بودم. به او توضیح دادم که نامه را خوانده‌ام اما می‌خواهم بدانم کدام واژه‌ی این صفحه‌ها باید اصلاح شود؟ او گفت همه‌ی این قسمت‌ها که تعیین کرده‌ایم باید حذف شود و فهمیدم منظورشان از اصلاح حذف است. این را هم فهمیدم که بهتر است بی خیال چاپ «تنها راه ممکن» شوم. به نشر قطره نامه‌ای نوشتم که با این شرایط میلی به چاپ «تنها راه ممکن» ندارم. کنج‌کاوان می‌توانند این نمایش‌نامه را در نشریه‌ی پایاب شماره‌ی نوزدهم بخوانند و با مقایسه‌ی این نمایش‌نامه با نمایش‌نامه‌های «دل سگ» و «رقص کاغذپاره‌ها» چاپ‌شده در دوران خاتمی خواهند فهمید که اگر من «تنها راه ممکن» را در آن زمان نوشته بودم همان زمان احتمالاً مجوز چاپ می‌گرفت و من امروز ناچار نمی‌شدم بنالم. و اما درباره‌ی «گل‌های شمع‌دانی» که به شماره‌ی ۹۶۵۳۳ در دبیرخانه‌ی اداره‌ی کتاب و وزارت فرهنگ و ارعا ببخشید ارشاد اسلامی ثبت شده است هنوز که هنوز است ممیزان وقت نکرده‌اند نظر بدهند.

من این روزها به دوستانم زنگ می‌زنم که بدانم اگر میل به تحریم انتخابات دارند به آنان بگویم اگر هیچ دلیلی برای شرکت در انتخابات ندارند دست کم به خاطر من به خاطر دوست‌شان در انتخابات شرکت کنند که شاید کسی رای بیاورد که در دولت او شاید من بتوانم کتاب‌هایم را چاپ کنم. به آنان می‌گویم اگر در انتخابات شرکت نکنید و دولت کنونی مانند چهار سال پیش با شرکت نکردن شما تحریم‌کننده‌گان رای بیاورد شما در چاپ‌نشدن کارهایم مقصرید.

شاید کاندیداهای دیگر پیروز شوند اما به وعده‌های خود عمل نکنند که اگر عاقل باشند عمل خواهند کرد شاید اتفاق خوش‌آیندی در حوزه‌ی فرهنگ و هنر نیفتد شاید همچنان کتاب‌هایم مجوز چاپ نگیرد اما من دست کم برای بهبود وضع تلاش‌م را کرده‌ام. من این روزها مشتاقانه منتظرم کاندیداهای ریاست جمهوری وزیران کابینه‌ی خود را معرفی کنند. گفتن ندارد که من می‌خواهم بدانم وزیر فرهنگ هر کاندیدا کیست تا به کاندیدایی رای بدهم که وزیر فرهنگش ربطی به فرهنگ

محمد یعقوبی

داشته باشد. آن‌گاه به دوستانم به هر کس که می‌شناسم زنگ خواهم زد و خواهم گفت به خاطر من

به آن کاندیدا رای بدهند. این کاری است که به گمانم هر کس در حریم حرفه‌ی خود باید بکند.

محمد یعقوبی

۸۸-۳-۷